

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد (ﷺ)

پیامبری کہ از پیش اورامی شناختند

درہائی از اصول دین، شمارہ چہارده

نام جزوه: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبری که از پیش او را می‌شناختند.

نویسنده: هیأت تحریریه موسسه در راه حق

ناشر: موسسه در راه حق

نوبت چاپ: مکرر

تاریخ چاپ: ۱۳۹۵ هـ ش

چاپخانه: سلمان فارسی قم

نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)

کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه در راه حق

تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

www.darrahehaq.com

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

فهرست مطالب

- عصر انتظار و امید..... ۵
- چند گواه دیگر از تاریخ..... ۱۳
- گرایش مردم مدینه به اسلام..... ۱۹
- داستان گرایش سلمان به اسلام..... ۲۱

عصر انتظار و امید

پیامبران روزگاران کهن - که بر همه‌شان درود خدا باد - به ویژه حضرت موسی و حضرت عیسی (علیه السلام)، به پیروان خویش، ظهور اسلام را نوید داده بودند تا آنجا که حتی پاره‌ای از ویژگی‌های پیامبر اسلام در کتاب‌های آسمانی آنان آمده بود. از این رو یهود و نصاری - و پیروان ادیان دیگر چونان کسانیکه کشتی «بادبان گسسته» و «لنگر شکسته» خویش را در خطر غرقاب ببینند، چشم به ساحل نجات آینده می‌داشتند، و ظهور اسلام را انتظار می‌بردند.^۱

حتی عده‌ای از یهود؛ جایگاهی را بین کوه عیر و کوه احد^۱ که در کتاب‌های خودشان، «مرکز حکومت اسلامی» نامیده شده بود، با جستجوی بسیار یافتند و بدانجا کوچیدند و در انتظار ظهور اسلام می‌بودند.^۲ قرآن گواه راستین همین معناست که انجیل و تورات ظهور پیامبر اسلام را خبر داده بودند:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْانجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ

۱ - عیر کوهی است در جنوب مدینه و احد در شمال آن

الجبال زمخشری، ص ۸ و ۱۰۰.

۲ - روضه‌ی کافی، ص ۳۰۸.

درسهایی از اصول دین ، شماره بیست / ۷

وَ نَصْرُوهُ وَ اتَّبِعُوا التُّورَ الَّتِي أَنْزَلَ مَعَهُ؛ أُولَئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ»^۱. (از یهود و نصاری، آن دسته در رحمت
خدایند که به پیامبر درس ناخوانده ایمان آوردند و)
از او - که اوصاف و نشانیش را - در تورات و انجیل
خود، نوشته می‌یابند پیروی کنند.

پیامبری که ایشان را به نیکی‌ها برمی‌انگیزد و از
زشتی‌ها باز می‌دارد، پاکیزه‌ها را برایشان حلال و
پلیدی‌ها را حرام می‌کند، پیامبری که بارها و بند و
زنجیرهای تکالیف پر مشقت و گران را از دوش و
دست و پای ایشان برمی‌دارد.

آنان که به این پیامبر ایمان آورده، گرامیش
داشته و یاریش کرده‌اند، و از برنامه‌های نورانی او
پیروی نموده‌اند به یقین رستگارند.

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرِيَهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»^۱ محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خداست و آنان که در جبهه‌ی اویند، با دشمنان اسلام سختگیر و با یکدیگر مهربانند.

آنان - فقط خدای را- به کرنش، تن به رکوع می‌برند و سر به سجده می‌سپرند.

درسهایی از اصول دین ، شماره بیست / ۹

رحمت گسترده و خوشنودی او را می‌جویند و بر جبینشان اثر سجده برای او نمودار است. در تورات و انجیل این‌چنین وصف شده‌اند. آنان چونان کشت و دانه‌هایی هستند که ساقه‌ای باریک برآورد و آن را نیرو دهد تا قوی و نیرومند گردد و بر پای خود استوار بایستد بدانسان که دهقانان در شگفتی بمانند. - این مثل اشاره بدانست که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌و آله) و یاران جانباز وی از صفر آغازیدند و تا اوج رسیدند. با فداکاری و همبستگی و ایمان؛ چندان‌که دنیا را به شگفتی نشانند- خدا از یهود و نصاری کسانی که ایمان آوردند و مسلمان شدند و نیکی ورزیدند، به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده کرده است.

«وَ إِذِ قَالَ عِيسَىٰ بَنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ، فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ»^۱. و آنگاه که عیسی پسر مریم با بنی اسرائیل گفت: من فرستاده‌ی خدایم بسوی شما، درستی تورات موسی را گواهی می‌کنم و نیز نوید می‌دهم به پیامبری که از پس من در می‌رسد و نام او احمد است. اما آنگاه که آن پیامبر آمد، با همه‌ی شواهد درستی بر رسالت که به همراه داشت، او را باور نداشته گفتند: این جادویی است آشکار. الَّذِينَ آتَيْنَا هُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ،

درسهایی از اصول دین ، شماره بیست / ۱۱

كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ^۱.

الَّذِينَ آتَيْنَا هُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ، كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ^۲. آنانکه «کتاب آسمانی» دارند، به همانگونه پیامبر اسلام را می‌شناسند که فرزندان خویش را، اما گروهی از آنان دانسته حق‌پوشی می‌کنند و زیر بار نمی‌روند.

از این آیات به روشنی برمی‌آید که پیامبران گذشته مردم را به آمدن محمد(صلی الله علیه و آله) و خصوصیاتش نوید داده بودند و بشارت‌هایی روشن در کتاب‌های دینی آنان وجود داشته است تا آن حد

۱ - سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۷ .

۲ - سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۲۰ .

که پس از ظهور محمد (صلی الله علیه و آله) و اسلام، برای اهل کتاب، جای هیچ‌گونه شکّی باقی نبود. چرا که اگر در کتب نصاری و یهود - در زمان محمد (صلی الله علیه و آله) - چنین نویدهایی وجود نمی‌داشت؛ از خرد تابناک و اندیشه‌ی روشن کسی چون محمد (صلی الله علیه و آله)، انتظار نمی‌رفت که برای اثبات رسالت خویش رویاروی همه‌ی اهل کتاب بایستد و بگوید: نام من و چگونگی‌هایم در تورات و انجیلی که هم‌اکنون در دست شما است، آمده است. زیرا دشمنان محمد (صلی الله علیه و آله)، از پای نمی‌نشستند و برای نابودی رسالت او، نسخه‌های انجیل و تورات را گرد می‌آوردند تا ثابت کنند چنان بشاراتی در آن کتاب‌ها وجود ندارد.

درسهایی از اصول دین ، شماره بیست / ۱۳

تاریخ گواهد است که آنان همه‌ی راههایی را که وجود داشت در مخالفت با محمد(صلی الله علیه و آله)، پیمودند و حتی با وی به پیکار برخاستند اما هرگز از این راه سهل و ساده نرفتند تا ثابت کنند بشاراتی در کار نبوده است؛ پس آشکار می‌گردد: که در کتب مقدس نویدهای فراوانی درباره‌ی پیامبر اسلام موجود بوده است.

چند گواه دیگر از تاریخ

پیش از طلوع اسلام، دو شاخه و دو گروه از مردم در مدینه می‌زیستند:

نخست : یهودیانی که به شوق درک ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) زادگاه نخستین و اصلی خویش را رها کرده و به مدینه آمده بودند^۱.

دوم: قبیله‌های اوس و خزرج که بازماندگان تبع - پادشاه یمن - بودند. تبع هنگامی که به مدینه رسید و دریافت که آنجا، محل هجرت پیامبر و جایگاهی است که حکومت اسلامی در آن شکل می‌گیرد؛ به آن دو قبیله گفت شما همین جا بمانید تا بدان هنگام که پیامبر اسلام ظاهر شد او را یاری کنید؛ من نیز اگر آن گرامی را دریافتم، یاریش خواهم کرد.^۲

آنان در آنجا ماندند و کم کم زیاد شدند و نیرومند گشتند به حدی که به حریم و اموال یهودیان

۱ - روضه‌ی کافی، ص ۳۰۸ .

۲ - بحار الانوار ، ج ۱۵ .

درسهایی از اصول دین ، شماره بیست / ۱۵

بی پروا دست می بردند و به آنان تجاوز می کردند، و کم کم علت ماندن نیاکان خویش را در آن شهر از یاد بردند و ندانستند که نیاکانشان چرا بدانجا آمده و در آنجا ماندگار شده بودند. و اما یهود که در برابر آنان قدرتی نداشتند، خویشان را به ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و رهیدن از آن تجاوزها، نوید می دادند. قرآن کریم درباره ی یهود می فرماید:

«... وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ...»^۱ پیش از آنکه اسلام در رسد، یهود می گفتند: با آمدن اسلام کفار شکست خواهند خورد و چنین یکدیگر را دلداری می دادند اما به هنگام آمدن اسلام، گروهی از آنان زیر بار نرفتند و اسلام را نپذیرفتند.

«ابن حواش»، از دانشمندان یهود، به شوق دیدن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) شام را ترک گفت و به مدینه آمد اما تا زنده بود، محمد (صلی الله علیه و آله) به پیامبری برانگیخته نشده بود، از این جهت «ابن حواش» به هنگام مرگ یهود گفت:

«من با عشق درک پیامبری محمد (صلی الله علیه و آله) از زندگی وسیع و راحت خویش در شام، درگذشتم و بدینجا آمدم و به نان و خرما قناعت کردم، دریغا که به آرزویم نرسیدم.

اما بدانید که او در مکه برانگیخته می‌شود و بدینجا هجرت می‌کند. او در خوراک به پاره‌ای نان و خرما اکتفا می‌کند. و چنان فروتن است که بر مرکب بی زین می‌نشیند، حکومتش گسترشی خیره‌کننده

درسهایی از اصول دین ، شماره بیست / ۱۷

خواهد یافت، از هیچکس نمی هراسد، آنان را که سنگ راه راستی و حقاند، از پیش پای بر نمی دارد...»^۱

زید بن عمرو، اهل حجاز، در جستجوی آیین پاک ابراهیم برآمد؛ در این راه از مکه تا شام و موصل تاخت اما هرچه بیشتر جست، کمتر یافت. سرانجام یکی از دانشمندان مسیحی او را گفت، از آن آیین پاک اکنون اثری بازنمانده است اما همین روزها در سرزمین خود تو پیامبری می شکوفد که آن آیین پاک را در برنامه و گفتار او می توانی به دست آوری .

«زید» سوی مکه بازگشت اما در راه کشته شد.

۱ - اثبات الهداة ، ج ۱ ص ۸۴ و بحار ج ۱۵ ص ۲۰۶ و نیز در سیره ی « ابن هشام » همین مطلب بنام ابن هیبان نقل شده است : ج ۱ ، ص ۲۱۳ .

پیامبر از او به نیکی یاد می‌فرمود و می‌گفت:
«زید» کسی است که در راه رسیدن به دین خدا از
دنیا رفت.^۱

بحیرا - از دانشمندان مسیحی - محمد(صلی الله
علیه و آله) را در کودکی دید، از نشانه‌هایی که در
کتب آسمانی خوانده بود، او را شناخت. به ابوطالب
که همراه محمد(صلی الله علیه و آله) بود گفت: او
پیامبر خواهد شد در حفظ او بکوش و او را زودتر به
وطن بازگردان.^۲ نیز، نسطور دانشمند دیگر مسیحی،
هنگامی که محمد(صلی الله علیه و آله) را در سن

۱ - بحار ۱۵، ص ۲۰۴.

۲ - سیره‌ی ابن هشام ج ۱ ص ۱۸۳ - ۱۸۰.

درسهایی از اصول دین ، شماره بیست / ۱۹

جوانی، دید، با بیانی روشن، «پیامبر شدن» او را نوید داد و گفت : او همان پیغمبر آخرالزمان است.^۱
بر اساس همین پیشگویی‌های کتب مقدس، عده‌ای از مردم، در همان آغاز طلوع و ظهور اسلام بی‌هیچ عامل اجبار کننده‌ای، مسلمان شدند.

گرایش مردم مدینه به اسلام

هنگامی که پیامبر از سوی خدا فرمان یافت که مردم را به اسلام دعوت کند. به هنگام سنت حج - که پیش از اسلام نیز به گونه‌ای وجود داشت - با مردم تماس می‌گرفت و اسلام را بر آنان عرضه می‌کرد. از جمله یکبار در «منی» به تنی چند از قبیله خزرج برخورد.

۲۰ / محمد ﷺ پیامبری که از پیش او را می‌شناختند

فرمود: شما از کدام قبیله هستید؟ - از خزرج -
حاضرید لحظه‌ای چند بنشینیم و گفتگو کنیم؟ -
حاضریم. - شما را به سوی خدای یکتا می‌خوانم.
آنگاه پیامبر آیه‌ای چند از کلام شیرین خدا،
برایشان فرو خواند. و آنان چنان در جذبه‌ی قرآن
غوطه خوردند که بی‌اختیار به یکدیگر گفتند:
سوگند می‌خوریم که این همانست که یهود ما
را بدو بیم می‌داد، مبادا که یهود پیش از ما بدو
بگردد. پس همگی مسلمان شدند و چون به مدینه
بازگشتند به تبلیغ اسلام برخاستند. پیامبر نیز از پس
ایشان مصعب بن عمیر را به مدینه فرستاد تا بدیشان
قرآن بیاموزد و نیز دیگران را به اسلام فراخواند.
مصعب در مدینه گروهی بسیار را مسلمان کرد:
از جمله «اسید» که از سران قبیله‌ی اوس مسلمان شد

درسهایی از اصول دین ، شماره بیست / ۲۱

و به قبیله‌ی خویش گفت: محمد(صلی الله علیه و آله) همانست که یهود از آمدن او هماره خبر می‌داد. و قبیله‌ی او نیز مسلمان شدند و بدین گونه اسلام در مدینه گسترش یافت و بالید.

گروهی از مسلمانان مکه نیز بدانجا کوچیدند تا آنکه سرانجام پیامبر، خود، به مدینه آمد و در آنجا حکومت اسلامی را بنا نهاد.

داستان گرایش سلمان به اسلام

ایرانی و دهقان‌زاده بود. پدر و مادرش خدمتگزار آتش و زرتشتی بودند و سلمان را - که در آن هنگام روزبه نام داشت - بسیار دوست می‌داشتند. عقاید دینی خویش را به او می‌آموختند و نمی‌گذاشتند اصلاً با کسی تماس بگیرد... روزی به فرمان پدر، به

سرکشی از کشتزاری دور می‌رفت. در راه به کلیسایی رسید که در آن گروهی به بندگی خدا و نماز مشغول بودند. روزبه به اندیشه فرو رفت... تا غروب نزد آنان ماند و اندیشید. سرانجام دریافت که شیوهی آنان از شیوه پدران و نیاکان وی بهتر است.

پرسید: مرکز این دین کجاست؟ گفتند «شام».

پدر از دیر کردن روزبه برآشفته. کسی را به

جستجوی او فرستاد.

چون به خانه بازگشت، پدر پرسید، کجا بودی؟

و او ماجرا بازگفت: پدر گفت: آیین نیاکان تو

بسی بهتر است. روزبه، پاسخ داد من به کمک

اندیشهی خویش دریافتم که آیین آنان نیکوتر است.

پدر، برآشفته‌تر شد و روزبه را بدگفت او را در منزل

باز داشت.

درسهایی از اصول دین ، شماره بیست / ۲۳

روزبه، پنهانی کس نزد مسیحیان فرستاد و پیغام داد که وقتی تاجران شام آمدند و کارهای خویش به انجام رساندند. بدان هنگام که عزم بازگشتن داشتند، او را خبر کنند تا پنهانی از خانه خارج شود و به همراه ایشان به شام رود.

و چنین کرد، در شام به پیشگاه یکی از دانشمندان بزرگ مسیحی باز یافت از او درخواست تا خدمتگزار او گردد و نزد او به کسب دانش و بندگی خدا پردازد. آن دانشمند او را پذیرفت.

پس از آنکه آن دانشمند درگذشت، روزبه به راهنمایی خود او، به ترتیب، نزد چند تن دیگر از بزرگان مسیحی آن روز، به سر برد.

روزبه از آخرین دانشمند - که در عموریه‌ی
شام می‌زیست - به هنگام مرگ وی خواست تا او را
به دیگری راهنمون گردد. آن دانشمند گفت:
من کسی را سراغ ندارم اما در آینده‌ای بسیار
نزدیک پیامبری در سرزمین عرب برانگیخته خواهد
شد که از زادگاه خود به جایی از نخل‌ها پوشیده
است؛ هجرت خواهد کرد. این سرزمین میان حرتین
(دو ریگستان) قرار دارد. برخی از نشانه‌های منش
بلندی و خوی ویژه‌ی او چنین است که: هدیه‌هایی را
که به احترام و گرامیداشت، تقدیمش کنند می‌پذیرد
اما طعام و صدقاتی را که از روی ترحم و دستگیری
بدهند، نمی‌گیرد. میان «شانه‌ی» او خال و مهر پیامبر
است. اگر می‌توانی به آنجا بروی، برو!

درسهایی از اصول دین ، شماره بیست / ۲۵

روزبه پس از مرگ آن دانشمند از کاروانیانی که به تجارت عازم عربستان بودند، درخواست تا همراه ایشان به آنجا برود.

آنان پذیرفتند اما در میانه‌ی راه بدو خیانت ورزیدند و او را به بردگی به یک تن از یهودیان «بنی قریظه» فروختند. این یهودی او را به بیگاری به اطراف مدینه برد.

روزبه همینکه بدینجا رسید، دریافت که این جایگاه را از نشانی‌های دانشمند می‌شناسد. پس با خوشنودی در نخلستان ارباب خود مشغول به کار شد اما هماره انتظار ظهور محمد(صلی الله علیه و آله) را می‌برد و به جستجوی او می‌پرداخت ولی به جهت آنکه در تنگنا بود نمی‌توانست زیاد تحقیق کند.

سرانجام روزگار وصال در رسید. پیامبر به همراهی تنی چند از یاران به محلی در نزدیکی مدینه، رفتند و روزبه مطلع شد.

با خود گفت بهترین فرصت است تا از گمشده‌ی خویش نشانی بجویم و آنچه از آن دانشمند مسیحی شنیده‌ام با او تطبیق کنم. پس اندکی خوراک که با خود داشت برداشت و نزد آن گرامی شتافت و گفت: این خوراک صدقه و ویژه‌ی مستمندان است و همراهان شما نیز چنین هستند، خواهش می‌کنم از من بپذیرید. پیامبر آن را به همراهان داد. روزبه به دقت می‌نگریست اما دید که پیامبر به آن خوراک، لب نزد، از شادی در پوست نمی‌گنجید، یک نشانه را در او درست یافته بود. با التهاب اندکی خوراک دیگر که

درسهایی از اصول دین ، شماره بیست / ۲۷

به همراه داشت نزد آن گرامی برد و عرضه داشت و گفت: این هدیه‌ی من به شماست خواهش می‌کنم از من بپذیرید. پیامبر با روی باز پذیرفتند و از آن خوردند. و روزه که می‌نگریست؛ به اوج شادی رسیده بود. روزه، گرد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌گشت تا حال کتف آن حضرت را ببیند پیامبر متوجه منظور او شدند و لباس از دوش خود کنار زدند تا وی حال را ببیند روزه آن را دید و به اسلام درآمد. نامش را «سلمان» گذاردند و وسایل آزادی‌اش را نیز فراهم آوردند. او نیز به جمع یاران نزدیک پیامبر پیوست و با بینش و ایمان عمیق وسیع خویش، در کمترین مدت، از بزرگ‌ترین شاگردان آن حضرت

شد. ^۱ همه‌ی جویندگان حقیقت که در جامعه‌ی خشک و سوزان آن زمان چون تشنه‌کامان جگرسوخته، در جستجوی سرچشمه‌ی حیات و آب زندگی بودند؛ چون نشانه‌هایی را که در کتب مقدس خوانده یا شنیده بودند، در پیامبر گرامی، یافتند، دل به دریا زدند و روان خویشتن را در آن سرچشمه‌ی حیات و اندیشه، شستشو دادند و گروه گروه به آیین پاک اسلام دل بستند و به محمد (صلی الله علیه و آله) پیوستند؛ تا آنجا که قرآن می‌گوید: **يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً**: مردم گروه گروه به اسلام روی می‌آوردند.

۱ - سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۲۲. طبقات ابن سعد، ج ۴، قسمت اول ص ۵۴-۵۶، بحار، ج ۲۲، ص ۳۵۵-۳۶۸.

درسهایی از اصول دین ، شماره بیست / ۲۹

اما در برابر آن حقجویان، گروهی از یهودیان و نصاری و عده‌ای دیگر، بر اثر تعصبات و یا بدان جهت که شغل و مقام خویش را در مخاطره می‌یافتند، با آن‌که به حقیقت آن وجود عزیز و الهی آگاه بودند، بدو ایمان نیاوردند...

سرچشمه‌ی نجات را می‌شناختند اما به خیرگی، دل به سراب، خوش کردند و پای از لجاجت نکشیدند و به هلاکت ابدی دچار شدند و به سعادت نرسیدند. «...فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ...»^۱. چون، آن‌که او را می‌شناختند، به پیامبری نزد ایشان در رسید، نپذیرفتندش. رحمت خدای از اینان دور باد:

اینک دو نمونه:

۳۰ / محمد ﷺ پیامبری که از پیش او را می‌شناختند

صفیه دختر حی بن اخطب می‌گوید:
هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه
هجرت کرد «قبا» فرو آمد، پدرم با عمویم «ابویاسر»
در تاریک و روشن سحرگاه به سراغ او رفتند. غروب
هنگام، چون بازگشتند، من با نشاطی کودکانه نزد آنان
رفتم، اما بسیار خسته می‌نمودند و به عکس همیشه
به من توجهی نداشتند عمویم به پدرم می‌گفت:
آیا او همان است؟ - به خدا سوگند همان است.
- او را شناختی؟ - آری... - اکنون نسبت به او
چه خیالی داری؟ - به خدا سوگند تا زنده‌ام با او
دشمنی خواهم کرد!^۱

کلام را با نمونه‌ای دیگر از این سیاه‌دلی‌ها به
پایان می‌بریم: روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

درسهایی از اصول دین ، شماره بیست / ۳۱

به کعب بن اسد فرمود: مگر یادآوری ابن حواش -
دانشمندی که از شام به مدینه آمد - را به یاد نداری و
در تو تأثیری نکرد؟

کعب گفت: به خاطر دارم و اگر سرزنش یهود
دروم را نمی‌آزرد و نمی‌گفتند:

«کعب از کشته شدن ترسید»، به تو ایمان
می‌آوردم اما اکنون در دین یهود می‌مانم تا از آن
سرزنش در امان بمانم و در همین دین باقی خواهم
بود تا درگذرم!

قرآن کریم این سیاه‌دلان را که خود ریشه‌ی
حیات و سعادت خویش را می‌پوشانند، زیانکار
می‌داند و درباره‌ی آنان چنین می‌گوید: **بَسْمًا اشْتَرُوا**
بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بما أنزل الله بغياً أن ينزل الله

۳۲ / محمد ﷺ پیامبری که از پیش او را می‌شناختند

مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبِأُوْءَابِغَضِبَ عَلَى
غَضَبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ^۱.

بد معامله‌ای با خود کردند که به آنچه خدا فرود
آورد از روی حسد و ستم بارگی کافر شدند که چرا
خداوند فضل خویش را بر بعضی از بندگان خود
مخصوص گرداند.

- اینان با این کار، خشمی تازه، علاوه بر خشم
سابق، برای خود فراهم ساختند و برای کافران است
عذابی خوارکننده.